

ناچار کند رو بسوی قبله زردشت  
 من سرد نیابم که مرا ز آتش هجران  
 آتشکده گشتست دل و دیده چو چرخشت  
 گر دست بدل بر نهم از سوختن دل  
 انگشت شود بی شک در دست من انگشت  
 ای روی تو چون باغ و همه باغ بنفشه  
 خواهم که بنفشه چشم از زلف تو یک مشت  
 آن کس که ترا کت ترا کت و مرا زاد  
 و آن کس که ترا زاد ترا زاد و مرا کت

این قطعه شامل شش بیت نیز در المعجم<sup>۱</sup> بنام او آمده است :

شب سیاه بدان زلفکسان تو ماند	سیمید روز بپاکی رخان تو ماند
عقیق را چو بسایند نیک سوده گران	که آبدار بود با لبان تو ماند
بیوستان ملوکان هزار گشتمش	گل شکفته بر خسارکان تو ماند
در چشم آهو دو تر کس شکفته بدار	درست و راست بدان چشمکمان تو ماند
کمان با بایان دیده و طرازی تو	که بر کنیده شود با پروان تو ماند
ترا بسرو بنیالافیس نتوان کرد	که سرو را قدو بالا بدان تو ماند

این سه بیت نیز در المعجم<sup>۲</sup> بنام او است :

چگونه بلائی که پیوند تو	نجوئی بدست و بجوئی بشر
شبى پیش کردم چگونه شبى	همی از شب داغ تازیك تر
درنگی که گشتم که پروین همی	نخواهد شد از تاز کم راست تر

این بیت نیز در المعجم<sup>۱</sup> بنام او آمده و در فرهنگ اسدی هم  
بنام او هست :

اگر سر آرد باز آن سنان اونه شکفت

هر آینه چو همه خون خورد سر آرد بار

و نیز این دو بیت در همان کتاب<sup>۲</sup> بنام او آمده است :

تو آن شبرنگ تازی را بمیدان چون بر انگیزی

عدو را زود بنور دی بدان تیغ بلا گستر

باندک روزگار ای شه دو چیزم داد بخت تو

یکی لفظی خرد رتبت دوم طبعی سخن گستر

در تاریخ بیهقی هم یازده بیت بنام او آمده است که دو بیت آن

پیش ازین گذشت و این قطعه<sup>۳</sup> نه بیٹی هم از وست<sup>۴</sup> که بیت هشتم  
آن در فرهنگ اسدی هم بنام او آمده :

یکی پرنیانی یکی زعفرانی

ز دو چیز کردند مر مملکت را

دگر آهن آب داده یمانی

یکی زر نام ملک بر نوشته

یکی جنبشی بایدهش آسمانی

کرا بویه وصلت ملک نخیزد

دلی همش کینه همش مهربانی

زبانی سخنگوی و دستی گشاده

عقاب پرنده نه شیر ژبانی

که مملکت شکاریست کورانگیرد

یکی تیغ هندی دگر زرکائی

دو چیز ست کورا ببند اندر آرد

بدینار بستنش پای ارتوانی

بشمیر باید گرفتن مر اورا

باید تن پیر و پشت کیانی<sup>۵</sup>

کرا بخت و شمشیر و دینار باشد

(۱) ج۱- طهران ص ۲۴۶ (۲) ص ۲۱۵ (۳) تاریخ بیهقی ج۱

صهران ص ۳۹۲، ۳۹۳ و ج۱ کلک ص ۴۷۸ (۴) در فرهنگ اسدی : و بالا و ن تهم و  
ست کای و این بیت شهادتیه هم بمعنی بی هاست .

خرد باید آنجا وجود و شجاعت      فلك مملکت کی دهد را یگای

این قطعه بسیار معروف نیز ازوست که در سفینه ها هم آمده و بیت  
اول و سوم و چهارم آن در کتاب المعجم هم هست و نیز دو بیت اول  
و سوم آن در مجمع الفرس سروری بنام دقیقی آمده :

بر افکنندای صنم ابر بهشتی	زمن را خلعت اردی بهشتی
بهشت عدن را گلزار ماند	درخت آراسته حور بهشتی
زمین برسان خون آلوده دیبا	هوا برسان نیل اندوده وشتی
بطعم نوش گشته چشمه آب	برنگ دیده آهوی دشتی
چنان گرد جهان هزمان که کوئی	یلنگ آهونگبرد جز بکشتی
بتی ناید کنون خورشید چهره	مهی کو دارد از خورشید بهشتی
بتی رخسار او هرنگ یاقوت	مئی بر گونه جماعه کینشتی
جهان طاوس گونه گشت و دیدار	بجائی نرمی و بجائی درشتی
بدان ماند که کوئی از می و مشک	مشال دوست بر صحرا نوشتی
ز گل بوی گلاب آید بداسان	که پنداری گل اندر گل سرشتی
دقیقی چار خصلت برگزیدست	دکیتی از همه خوبی و زشتی
لب یاقوت رنگ و ناله چنگ	می خوش رنگ و دین زردهشتی

در مجمع النصحاء نیز این سیزده بیت دیگر بنام دقیقی هست از  
آن جمله این قطعه سه بیتی :

من بر آنم که تو داری خیر از راز ملک  
نه بر آنم که تو از راز رهی ی خیری

تا ز گفتار جدا بشد پیوسته دیگر

(۱) چاپ طهران در ۱۸۰ و ۲۰۴

ناز دیدار بری باشد پیوسته پری  
 نیک خواه نوز گفتار بدی باد جدا

بدسکال تو زدید اربهی باد بری  
 و این بیت که در فرهنگها هم آمده است.

مهرگان آمد چشن ملک افریدونا      آن کجا گاو خوشش بودی برمایونا  
 و این قطعه که در آنجا نادرست چاپ شده :

می صافی بیارای بت که صافیست      جهان از ماء تا آنجا که ماهیست  
 چو از کاخ آمدی بیرون بصعرا      کجا چشم افگنی دیبای شاهیست  
 بیا تا می خوریم و شاد باشیم      که هنگام می و روز مناهیست

و نیز این بیت که در فرهنگها هم بنام اوست :

دانی که دل من که بفکندست بتاراج  
 آن دو خط مشکین که پدید آمده ازعاج

و این قطعه معروف که در سفینه ها هم هست :

گویند صبر کن که ترا صبر بر دهد      آری دهد و لیک بخون جگر دهد  
 من عمر خویش را بصبری گذاشتم      عمر دگر نباید تا صبر بر دهد

و این قطعه که در فرهنگها نیز بشاهد کلمه نیر بمعنی صاعقه و  
 طوفان آمده است :

تو آن ابری که ناساید شب و روز      ز باریدن چنان چون از کمان تیر  
 باری در کف دل خواه جز زر      چنان چون بر سر بدخواه جز بیر

و این بیت که در فرهنگها هم هست و بشاهد کلمه پی و کلمه ترک  
 بمعنی ترکستان آمده است :

اکنون فکنده بینی از نرک تا یمن یک چند گاه زیر پی آهوان سمن

در سفینه ها این رباعی هم بنام اوست :

چشم تو که فتنه در جهان خیزد ازو لعل تو که آب خضر مبریزد ازو

گردند تن مرا چنان خوار که باد می آید و گرد و خاک می بیند ازو

در سفینه ای این قطعه نیز بنام اوست که با اسم منجی که هم آورده اند :

از باغ گل فرستد هر نیم شب عبیر وز شاخ عنده لیب بسازد همی صغیر

رخسار آن نگار بگل برستم کند و آن روی را نماز برد ماه مستنیر

ای آفتاب چه ره بت زاد سرو قد کز زلف مشک باری و ز نوک غمزه تیر

بنگاشته چنین نبود بر بتان چین تمثال روی یوسف یعقوب بر حریر

از برگ لاله دواب داری فراز روی یک مشت حلقه زره از مشک و از عبیر

گوئی که آرزوی زهره نگار کرد سیمینش عارضین و بر و بسوان جوئی

گوئی که آرزوی زهره نگار کرد کز بوستان گرفته گل سرخ و اسیر

گوئی که آرزوی زهره نگار کرد باد ایگش داده ز قوت سرخ شیر

گوئی خدایش از می چون اعل آفرید دیگر از اشعار او این بیت است که ریشه و طوطی در حدائق السحر

ضبط کرده است :

بزلف کثر و لیکن بقدر و قامت راست

بسن درست و لیکن بچشمندان بیمبر

دیگر از اشعار دقیقی قصیده ایست که بگانه قصیده اوست که بعنا

رسیده و بعضی اشعار آن در مجمع الفصحاء و دوبیت آن در لباب الالباب

و دوبیت در حدائق السحر و دوبیت آن در المعجم و ابیتی چند از آن

در فرهنگها آمده و در سفینه ها نیز نسخه آن هست و کاملترین نسخه‌ای که از آن فراهم شده و شامل ۵۵ بیت است بدینگونه است :

پیری چهره بتی عیار و دلبر  
سینه چشمی که تا رویش بدیدم  
اگر نه دل‌همی خواهی سپردن  
و گرنه بر بلا خواهی گذشتن  
بسالت آتش تیزست عشقش  
بسان سرو سیم‌پنست قدش  
فریش آن روی دیبارنگ چینی  
فریش آن لب که تا ایدر نیامد  
از آن شکر لبانست اینک دایم  
از آن لاغر می‌نست اینک عشقم  
بچهره یوسف دیگر ولیکن  
اگر بتگر چنو پیکر نگارد  
و گر آزر چنو دانست کردن  
صنوبر دیدم و هرگز ندیدم  
چنان کز چشم او ترسم ترسید  
چنان کان چشم او کردست بامن  
چنان بر من کند او جور و بیداد  
چنان چون من برو گریم نگرید

نگاری سرو قد و ماه منظر  
سرشکم خون شدست و بر مشجر  
بدان مژگان زهر آلود منگر  
بر آتش بگذر و بردرش مگذر  
چنان چون دورخش هم رنگ آذر  
ولیکن بر سرش ماه منور  
که رشک آرد بر و گل برگ پر بر  
ز خلد آئین بوسه نامد ایدر  
گدازانم چو اندر آب شکر  
چنین فر بی شدست و صبر لاغر  
به جرائش منم یعقوب دیگر  
مریزاد آن خجسته دست بتگر  
درود از جان من برگور آزر  
درخت سیم کس بر سر صنوبر  
جهود خیبری از تیغ حیدر  
نگرد آن نامور حیدر بخیر  
نگردند آل بوسفیان بشیر  
ابر شبیر زهرا روز محشر

مرا گوید و چندین شعر شاهان  
 کم از شعری که سوی ما فرستی  
 مگر خود شعر بر من بر نریزد  
 ایا نایک دار این خواریم بس  
 چرا ننویسیم باری مدیحی  
 کدامست آنکه گوئی روی گیتی  
 بمن ده تا بدارم یاد گساری  
 بحلقه زلفک خویشش ببندم  
 چونام آن نگار آمد بگوشم  
 فراقش صورتی شد پیشم اندر  
 برسیدم که ناگهان کنارم  
 چو از من بگسلدکی بینمش باز  
 فرو بارد ابر از دیدگم  
 همی بگریستم ناز آب چشم  
 چو روی یار من شد هر گوئی  
 بگردار درفش کوی بی  
 بپوشیده لباس فرودینی  
 گل اندر بوستان شکفیده  
 نو گوئی هر یکی حور بهشتیست  
 بصد گونه نگار آراسته باغ  
 بکاخ میر ما ماند بخوبی

و چندین عاشقانه شعر دلبر  
 نهادم اندر خور گفتار و زدر  
 مگر خود نیستم ای دوست در خور  
 بدین اندر نیستم سر بچنبر  
 ز امیر و مداران شاه مهر  
 بیافرورد بسوسعد مظفر  
 برده چشم بنویسم بعنبر  
 چو تعویذی فرو آویزم از در  
 فرو یاریدم از چشم آب احمر  
 خیالی دیدمش مکروه و منکر  
 نهی گرداند ازستان عبهر  
 کی آید این گذشته رنج زار  
 بر آن خورشید کی نالاصنوبر  
 چو روی یار من شد روی کشور  
 همی عارض بشوید لب کوثر  
 بنقش وشی و کوهی سراسر  
 بنگنده لبس ماه آدر  
 بسا گلستان دغ پر بر  
 بدست هر یک از یقوت بحر  
 بنقش وشی و نقش مسطر  
 گساده بر همه آزادگان در

سحر گاهان که باد نرم جنبید  
 تو پنداری که از گردون ستاره  
 نگار اندر نگار و اون در لون  
 زیر دیبسه سبز اندر اینک  
 یکی چون حقه ای از زرخ فچه است  
 بنفشه زیر و زیر شاخ سوسن  
 بشاد روان شهر آزاد ماند  
 درخت سبز تازه شام و شبگیر  
 درفش میر ابو سعد ست گوئی  
 گیتی ز آب و آتش نیز تر نیست  
 ترا سیمرغ و تیر گز نباید  
 کرو زفتی بجای حیدری کرد  
 نه ر آهن درع بایستی نه داند  
 یکی زردشت واره آرزو بست  
 تاب گرم در مانده است پیام

بجانباندر درخت سرخ و اصفر  
 همی باریده بر دیبای اخضر  
 هزاران در شده پمکر پمکر  
 ترویج سبز و زرد از بار بنگر<sup>۱</sup>  
 یکی چون بیضه ای بینی زعنبر  
 چو بر دیبای زنگاری مزمر  
 که اسکندر برو پاشید گوهر  
 که ماه از بر همی تابد برو بر  
 فروزان از سرش بر تاج گوهر  
 دو جانند و دو سلطان ستمگر<sup>۲</sup>  
 نه رخش جادو و زال فسونگر  
 برزم شاه گردان عمرو و عنتر<sup>۳</sup>  
 نه سر پایش<sup>۴</sup> بایستی نه مغفر  
 که پیشت زندرا بر خوانم از بر  
 چو در زرفین در انگشت ازهر<sup>۵</sup>

(۱) این دو بیت در لبب الالاب نیز آمده است (۲) این دو بیت

در کتاب المعجم آمده (۳) ازین بعد اشعاری است که در فرهنگها ضبط کرده اند

(۴) سر بیان معنی دستار و عمامه است

(۵) زرفین و رافین معنی حنقه ایست که در چهار چوب در گذارند و

رجور در آن اندازند و این بیت اشاره بدانست که ازهر از احداد مادری  
 یعقوب بن ابی سیرابیه و صحافت معروف بوده و بهین جهت ادرا ازهر خرمی  
 آمده است و از جمله حقیقی او آن بود که انگشت وی در زرفین در ماند  
 و نمی توانست بیرون آورد



عدورا از تو بهره غل و زنجیر      ولی را از تو بهره تاج و پیر کرا  
گذشته ازین ابیات این ۷۷ بیت نیز از اشعار دقیقی در فرهنگها  
بشاهد لغات آمده است :

در کلمه افسستا بمعنی ستایش :

جز از این د توام خداوندی      کنم از دل ار تو افسستا  
در لغت از درها بمعنی ازدها :

یکی مصاصم اعدا کس عدو خواری حواژ درها

که هرگز سبر بود وی ز مغر و اردل اعدا

در کلمه افرنگ بمعنی زیبایی و نکوئی :

فرو افرنگ از تو گیرد دین      منبر از خطبه تو آراید

در لغت آهون بمعنی نقب و سمج و سمجچه :

حور بهشتی گرش ببیند بی شک      حواهد اندر زمین سار آهون

در کلمه باس بمعنی پای بسته و بیچره که در مقام سود بیانند و

اندر شدن و راه نشناسد :

خدا یگانا نامش شهر بیگانه      فرون ازین توام شست دستوری

در لغت بون که همان بن باشد :

موج کریمی بر آمد از لب دریا      زیگ همه لاله گت ز سر تدون

در کلمه بر روشنان بمعنی امت که در فرهنگها "بخدا" بیشتر

بر پریشان ضبط کرده اند و هر ا این کلمه مستقلاً روشن بمعنی روش است

و بر روشن یعنی کسیکه روش کسی رود و پیرو او باشد :

(۱) در هر طوق مرصع باشد که برگردن خود یا برگردن اسب ادازد

شفیع باتش بر شه مرا بدین - چو مصطفی بر دادار بور و شنانرا

در لغت پروا بمعنی فراغت و آرام :

ابوسعبد آنکه در گیتی بدو بر بسته شد دلها

مظفر آنکه شمشیرش برد از دشمنان پروا

در کلمه پالایال بمعنی سخت پاینده و سیال :

بفر و هیبت شمشیر تو قرار گرفت زمانه‌ای که پر آشوب بود و پالایال

در لغت تاره بمعنی تار :

لباس عمر او را باد دایم ز دولت بود و از اقبال تاره

در کلمه جناک بمعنی حظیره کوسفند و چهار دیوار سرکشاده و این

بیت نسخه دیگر هم دارد که خواهد آمد :

خداکش بیشه بر شیران کند تنگ کمتدش دشت بر گوران جناکا

در لغت خاتوله بمعنی مکر و حیل و دعا و دویینی و دو دلی :

گره خاتوله خواهی آوردن آن چه حیل است و تنبل و دستان

در کلمه ایارده بمعنی تفسیر جمله یازند و خرده بمعنی تفسیر اجزای

یازند و گویا مراد خرده اوستا باشد :

بیستم آخر روزی بکام دل خود را گهی ایارده خوانم شها گهی خرده

در کلمه خوی بمعنی ترک :

سیا و خشست پنداری میان شهر و کوی اندر

فریدونست پنداری میان درع و خوی اندر

در لغت ربون بمعنی پیش مزد و پیش بها و بیعانه :

ای خریدار من ترا بدو چیز بدول و جان و مهر داده ربون

در کلمه زر بمعنی پیر فرنوت :

همان نوبهار آید و تیر ماه جهان گاه برناشود گاه زر

در لغت سان بمعنی سنگ نرم که کارد و تیغها بر آن تیز کنند :

خورشید تیغ تیز ترا آب میدهد مریخ نوك نیزه ات بر سان زندهمی

در کلمه شخاید از فعل شخاییدن بمعنی ریش کردن و خراشیدن :

صورت خشم از زهیت خویش ذره ای را بدهر بنماید

خاک دریا شود بسوزد آب بفرود آفتاب و بشخاید

در لغت شجام بمعنی سرمای سخت :

سپاهی که نوروز گرد آورید همه نیست کردش بنا که شجام

در کلمه فکز بمعنی دود کس :

زبس که آتش فتنه بدل بر افروزی ساه روی و غلصی خوف کز آتشدان

در لغت فغاك بمعنی ابله و نادان و بی عقل و حرامزاده :

آن کت کلونخ روی لقب کرد خوب کرد زیرا لقب گران نبود بر دل فغاك

در لغت فرزام بمعنی سزاوار :

مکن ای روی نکوزشتی باعاشق خویش

کز نکو روئی زشتی نبود فراما

در کلمه کبد بمعنی اجام و ماده‌ای که با آن احیم کنند :

ار آن که مدح تو گویم درست گویم و راست

مرا بکار نیاید سریشم و کبدا

در لغت کلات بمعنی دهی بر بلندی یا قلعه ای و گویا کلمه قلعه

تازی معرب آگست :

تیر تو از کلات فرود آورد هزبر تیغ تو از فرات برآرد تهنک را  
در کلمه کر کر بمعنی آفریدگار و پروردگار :

چو بیچاره گشتند فریاد جستند برایشان بیخشود دادار کر کر  
در کلمه کر زمان بمعنی عرش و آسمان :

مه و خورشید با برجیس و بهرام ز حل با تیر و زهره با کر زمان  
همه حکمی بفرمان تو رانند که ایزد مر ترا دادست فرمان  
در لغت کمانه بمعنی کاریز کن :

چنانکه چشمه پدید آورد کمانه ز سنگ

دل تو از کف تو صکان زر پدید آرد

در لغت گراید از فعل گرایستن و گراییدن بمعنی میل کردن و  
یازیدن :

تیزهش تا نیازماید بخت بچنین جایگاه نگراید

در کلمه مای بمعنی جانور خزنده :

برفت یار و رهی ماند درینابانی که حد آن نشناسد بجهت جادوی مای

در لغت ماردی بمعنی سرخ :

خروشان و کفک افکنان و سلاحش همی ماردی گشته و خشکش اشقر

در کلمه نوده بمعنی نیره و فرزند زاده :

ای سر آزادگان و تاج بزرگان شمع جهان و چراغ دوده و نوده

در لغت و خشور بمعنی پیامبر و پیغمبر و پیغامبر و پیغمبر و نبی و

رسول و در کلمه کندا بمعنی حکیم و فیلسوف و دانا و منجم :

یکی حال از گذشته دی یکی از نامده فردا

همی گویند پنداری که و خشورند با کندا

در کلمه هزیر بمعنی نیکو و نغز :

ای فخر آل اردشیر ای مملکت را ناگزیر

ای همچنان چون جان و تن آثار و افعال هزیر

در لغت هزاک بمعنی ابله و زبون و نادان :

که یار دداشت با او خویشتن راست نباید بود مرده را هزاکا

در کلمه هال بمعنی آرام و قرار :

کمان مبر که مرا بی تو جای هال بود

بجز تو دوست گرم خون من حلال بود

در لغت آغالش از فعل آغالیدن بمعنی بخصوصت افکندن و تحریر

بیچنگ کردن :

خویشتن پاک دار و بی پر خاش رو با غالش اندرون مخراش

در کلمه اژدهاک که همان ضحاک باشد :

ایا شاهی که ملک تو قدیمست نیابت برده تخت از اژدهاکا

در لغت رخشا از فعل رخشیدن بمعنی رخشان :

جمال گوهر آ کینت چو زرین قبله ترسا

کمر میان زر اندر چنان چون زرد رخشا

در کلمه فراخا بمعنی فراخی :

شادیش باد چند آنک اندر جهان فراخا

ار با نشاط و شادی با رنج و درد اعدا

در لغت همانا :

دلت همانا ز ننگار معصیت دارد باب توبه خالص بشویش از عصیان

در کلمهٔ شکبیا و شیدا :

دل برد و چون بدانت کم کرد ناشکیبا

بگریخت تا چنینم دیوانه کرد و شیدا

در لغت قسطنطام حکیم یونانی پسر لوقا که گویند کتابی در آتش

پرستی نوشته بود :

و آن حرفها خطای کتاب او گوئی حروف دفتر قسطنطام شد

در کلمهٔ نفوشا که لغت نویسان گویند از مذهب کبرکان بوده ولی

ظاهرآ مراد یکی از طبقات مانویانست که تازیان آنرا سماعین ترجمه

کرده اند و گویا اصل این کلمه از فعل نیوشیدن و نفوشیدن بمعنی شنیدن

باشد و نفوشا و نفوشاک از همین ماده و بمعنی نیوشا و نیوشاکست :

تأویل کرد دانا از مذهب نفوشا از زرد هشت گوید استاد پیش دانا

باز آمدند و گفتند آن امتان موسی کایزد بدان نه موسی بر کوه طور سینا

در لغت فرهنگته بمعنی ادب گرفته از فعل فرهنگتن :

ای دل زو بهر حدیث میآزار کان بت فرهنگته نی نو آموزست

در کلمهٔ هرمنز که اورمز دوزاوش و برجیس و ستارهٔ مشتری باشد :

بدم لشکرش ناهید و هرمنز پیش لشکرش بهرام و کیوان

در لغت غمزه بمعنی رعنائی حشم و بر هم زدن چشمک :

بتی کز غمزهاش سندان کنند گذاره

دلم بمزگان کرد دست پاره پاره

در کلمهٔ چشم آلوس بمعنی نگرستن بگوشهٔ چشم :

کبوس تو بگیرند بچشم آلوس بسان فرخ شبها امیر روز عزیز ؟

در لغت کیوس بمعنی کژ و کج :

بجز بر آن صنم عاشقی فسوس آید که جز بر آن رخ او عاشقی کیوس آید  
در کلمه فرا بسته بمعنی زیادت :

ای جای جای کاسته بی خوبی باز از تو جای جای فرا بسته

در لغت فرسته از فعل فرستادن بمعنی فرستاده و رسول :

ای خسروی که نزد همه مهتران دهر

بر نام و نامه تو نواو فرسته بود

در کلمه مانع بمعنی مرغی سیاه کون که در آ بکیر ها باشد :

ای خسرو مبارک بارا کجا بود جائی که باز باشد پرید مانع را

در لغت فروغ بمعنی شمع و پرتو :

بر افروز آذری آیدون که نیش بگذرد از یون

فروغش از بر گردون کند اجرام را انگر

در کلمه آیفت بمعنی حاجت و نیاز :

ناسزا را مکن آیفت که آبت بشود بسزاوار کن آیفت که ارجت دارد

در لغت خباک بمعنی حظیره کوسفند و چهار دیوار سرکشاده و این

بیت نسخه دیگر هم دارد که گذشت :

ز کلکش بیشه بر شیران قفس شد کمندش دشب بر گوران خباکا

در کلمه کراک که مرغیست سیاه و سپید چون خطاف و دم دراز دارد

و بر کنار آب نشیند و دم را بلرزاند و دم جتبانک گویند :

چنان اندیشد او از دشمن خویش که باز تیز چنگال از کراکا

در کلمه نغام بمعنی گردناک و تاریک و تیره کون و زشت نمای :

نخیزد یکی تند کرد از میان      که روی اندر آن کرد کرد نظام  
در لغت گوزن بمعنی گاو کوهی :

شیر گوزن و غرم را نشکرد      چو نازک تو اعدات را بشکری  
در کلمه شیبه بمعنی بانگ اسب و شیر که از نشاط کنند :  
میدان حر بکاهت و خون عدوت آب

تیغ اسپر غم و شیبه اسبان سماع خوش  
در لغت برهون بمعنی دایره پرگار :

آنچ بعلم تواند درست گر آن را      کرد ضمیر اندر آوریش چو برهون  
در کلمه فرارون بمعنی ستاره بیدبانیان که بازپس بود :

حسودت در بد از بهرام و فیرون      نظر با تو ز برجیس و فرارون  
در لغت هیون بمعنی شتر بزرگ :

چگونه یابند اعدای تو قرار کنون  
زمانه چون شتری شد هیون ایشان خاد  
در کلمه سخون که همان سخن باشد :

ترسم کان وهم تیزخیزت روزی      وهم همه هندوان بسوزد سخون  
در لغت هین که بانگ شتابانیدن و بمعنی سیل هم باشد :

از گوهسار درش برنگ می      هین آمد ای نگار می آور هین  
در کلمه پروه از فعل پروهیدن بمعنی باز جستن :

ای امیر شاهزاده خسرو دانش پروه  
تا پروهیده سخن را طبع تدبیر آن بود



در کلمهٔ یاذا افراء بمعنی باد افراء و باد افراء و باد فراء و کيفر  
و عقوبت :

بجای هر بدی یاداش نیکی      بجای هر بدی یاذا افراء می  
در لغت گراء بمعنی گرای از فعل گرائیدن و گراستن :  
آنک گردون را بدیوان بر نهاد و کار بست

و آن کجا بودش خجسته مهر اهریمن گراء  
در کلمهٔ گزاید از فعل گزائیدن و گزیدن بمعنی گزند کردن :  
کیست کس وصل تو ندارد سود      کیست کس فرقت تو نگزاید  
در لغت کی لقب بزرگترین پادشاهان و ملکان :

کی کردار بر اورنگ بزرگی بنشین      می گردان که جهان یاوه و گردانستا  
در کلمهٔ ویندا بمعنی کم شده :

امیرا جان شیرین بر فشانم      اگر ویندا شود بیک بارگی عمر  
در لغت اورمزد بمعنی روز اول پارسیان و نام هشتی :

بهرامی آنکه که بخشم افتی      بر گناه اورمزد در افشانی  
در کلمهٔ ناهید بمعنی سنارهٔ زهره :

ناهید چون عقاب ترا دید روز سید

گفتا هرون از بند شد ره (۵)

در لغت خشنشار بمعنی مرغی بزرگ آبی تیره کون که سر سپید دارد :  
از آن کردار کو مردم رباید      عقاب تیز برناید خشنشار  
در کلمهٔ کس بمعنی نازان و شادان :

فتنه شدم بر آن صنم کس بر      خاصه بدان دونرگس دلکش بر

در کلمه ایوان بمعنی طاق و نشست گاه بزرگان :  
 ای منظره و کاخ بر آورده بخورشید تا گنبد گردان بکشیده سر ایوان  
 در لغت آفرین بمعنی دعای نیک و نفرین بمعنی دعای بد :  
 اکنون که ترا تکلفی گویم پیداست بر آفرینم از نفرین  
 در کلمه چفته بمعنی خمیده و دوتا و کثر :

که من چفته شدم جانان چون چوگان فروخفتم

گرم بندود خواهی کرد بهتر رو که من رفتم  
 بجز این ۷۷ بیت که از قصاید و قطعات دقیقی در فرهنگها آمده  
 دو بیت از شاه نامه او را هم ضبط کرده اند یکی این بیت آغاز شاه نامه  
 اوست که در فرهنگها بشاهد کلمه رخت بمعنی بنگاه و بنه و رحل  
 آورده اند<sup>۱</sup> :

چو گشتاسب را داد لهراسب تخت فرو آمد از تخت و بر بست رخت  
 و دیگر این بیتست که بشاهد کلمه ویژه بمعنی خاص<sup>۱</sup> و خالص آمده :  
 سیه را زید ویژه او داشتی برزم اندرون نیزه او کاشتی  
 و این بیت در شاهنامه<sup>۲</sup> چنین آمده است :

جهان از بدان ویژه او داشتی برزم اندرون نیزه او داشتی  
 بجز این ۱۲۰۹ بیت که از اشعار دقیقی در منابع مختلف ثبت  
 شده است در لباب الالباب پنج بیت از قصیده ای جزو اشعار او آمده که  
 مطلع آن اینست :

ای ابر بهمنی نه بچشم من اندری دم زن زماکی و بیآسای و کم گری  
 و این قصیده که از شاهکارهای معروف فرخی سیستانیست قطعاً

(۱) شاهنامه چاپ بروخیم ج ۶ ص ۱۴۹۶ بیت ۱۴

(۲) چاپ مزبور ج ۶ ص ۱۵۰۲ بیت ۱۹۶

ازوست و بمدح سلطان محمد بن محمود غزنوی سروده و بهیچوجه بدقیقی مربوط نیست. دیگر قطعه‌ای معروف که از ابو طیب محمد بن حاتم صعبی صاحب دیوان رسالت سامانیانست و در تاریخ بدقیقی صریحاً بنام او آمده و پیش ازین در مجلد دوم این کتاب در صحیفه ۴۹۵ آورده ام در مجمع الفصحاء بنام وی ثبت شده است و اسناد آن نیز بدقیقی درست نیست.

۴۲ - ابو عبدالله محمد بن حسن معروفی بلخی نیز از شعرای سامانیان بوده و او را مداح ابوالقوارس عبدالملک بن نوح بن نصر بن احمد سامانی (۳۴۳-۳۵۰) دانسته‌اند (رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۱۶ و مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۵۰۵). ظاهراً وی بارودکی نیز معاصر بوده زیرا که قطعاً زمان وی را میبایست درک کرده باشد و انگهی این شعر که ازوست اشاره‌ای بدین معنی است<sup>۱</sup>:

از رودکی شنیدم سلطان شاعران کاندر جهان بکس مکر و جز بفاطمی  
گذشته از هشت بیت اشعار او که در ابواب الالباب و مجمع الفصحاء  
آمده این قطعه بنام او در کتاب المعجم<sup>۲</sup> آمده است:

این دل مسکین من اسیر هوا شد  
جادو کی بند کرد و حیلت بر ما  
حکم قضا بود وین قضا بدام بر  
هر چه بگویم زمن نگر که تکبری  
پیش هزاران هزار گونه بلا شد  
بندش بر ما برفت و حیلش روا شد  
محکم از آن شد که یاریار قضا شد  
عقل جدا شد زمن که یار جدا شد  
و نیز این قطعه در همان کتاب<sup>۳</sup> بنام اوست:

(۱) لباب الالباب ج ۲ ص ۶ (۲) حب ظهران ص ۱۰۵

(۳) ص ۲۲۰

آواز تو خوش تر بهمه روی      تردیک من ای لعبت فرخار  
ز آواز نماز باعدادین      در گوش غمین مردم بیمار  
و نیز این بیت در همان کتاب ابنام او آمده :

سپه چشم معشوق و آن ابروان      ببودند جان و دلم هر دو ان  
هم این بیت در آن کتاب ابنام اوست :

بار خدا بعبدلی را چه بود      کنز پس پیران سر دیوانه شد  
این بیت نیز ازوست که در کتاب یتیمه الدهر<sup>۳</sup> آمده است :

خون سپید بارم بر دورخان زردم      آری سپید باشد خون دل مصعد  
بجز این ابیات در فرهنگهای نیز بیتی چند از سخنان معروفی آورده اند  
بدین گونه :

در کلمه شست بمعنی آهنی تیز و کز که بدان ماهی گیرند :  
من شست بدریا فرو فکندم      ماهی بر مید و برد شستم  
در لغت بسته بمعنی حریر چند رنگ :

از نقش و از نگار همه جوی و جویبار  
بسته حریر دارد و وشتی معمدا

در کلمه غلج بمعنی گرهیکه آسان نکشاید :  
ای آنکه عاشقی بغم اندر غمی شده      دامن ییابد امن من غلج بر فکن  
در لغت زونج بمعنی ولکانه و عصب :

همی ز آرزوی کبر خواجه را گر خوان  
بجز زونج بنا شد خورش بخوانش بر

در کلمه آسفنده بمعنی هیزم نیم سوخته و ایم سوز :

ایستاده میان گرمابه      همچو آسفنده در میان آنور

در لغت کاژ بمعنی احوال و کلیك و کوژ و چپ :

بیک پای لنگ و بیک دست شل      بیک چشم کوژ و بیک چشم کاژ

در کلمه کلاژه بمعنی کلاغ پیسه :

چو کلاژه همه دزدند و ربایند چو خاد

همه چون بوم بدآغال و چو دمنه همه سال

در لغت سیاسه بمعنی لطف و این بیت را بنام معزی هم نوشته اند

ولی پیدا است که تحریفی از معروفیست :

وز آن پس که بد کرد بگذاشتم      بدو بر سیاسه نپنداشتم

در کلمه شبست بمعنی گران :

حاکم آمد یکی بغیض و شبست      ریشکی کننده و پلیدك و زشت

در لغت خنجك درختی که در کوه بود و آرا بتازی حبه الخضراء

خوانند :

یادت آور پدرت را که مدام      که نبگش بدی و که خنجك

در کلمه ترفند بمعنی محال و دروغ و زرق و این بیت را هم بنام

معزی نوشته اند ولی پیدا است که تحریف شده :

آری چو سخن های جفای تو شنودم

در گوش نگیرم سخن یافه و ترفند

در لغت پل بمعنی پاشنه پای :

همیشه کفش و پلش را کفیده بینم من

بیجای کفش و پلش دل کفیده بایستی

در کلمه شیم بمعنی ماهی سفید که در جیحون فراوانست و

این بیت در جمع الفصحاء نیز جزو قطعه ای بنام او آمده :

باده بر ساعدش از ساتگنی سایه فکند

گفتی از لاله پشیزستی بر ماهی شیم

در لغت بخسان از فعل بخشایدن بمعنی از غم و درد فراز هم

ترنجیدن :

ای ترک به حرمت مسلمانی کم بیش بوعدهای بنخسانی

در کلمه خستوانه بمعنی پشمینه ای که موی از آن آویخته باشد :

نگر ز سنگ چه مایه بهست گوهر سرخ ز خستوانه چه مایه بهست شوشتری

در لغت بیاستو بمعنی دهان دره و هاک :

بیاستو نبود خاق را مگر بدهان ترا بکون بودای کون بسان دروازه

در کلمه پیشگاه بمعنی فرشی که در پیش خانه افکنند :

همه کبر و لافی بدست تھی بنان کسان زنده ای سال و ماه

بدیدم من آن خانه محترم نه نوح دیدم آنجا و نه پیشگاه

یکی ز بیغ دیدم فرگنده درو نمد پاره ای ترکمانی سیاه

در لغت دیوپای بمعنی کارتنه و عنکبوت و این بیت بنام عنصری هم

آمده است :

زبالا فرو بست ریشش رشی تشیده درو خانه صد بهد پای

در کلمه شور بمعنی بهم آمیخته و شورانیده و این بیت نیز جزو

آن قطعه ایست که در لباب الالباب و مجمع الفصحاء آمده است و باید بر آن افزود :

نیک . . . پیرسید مرا گفتا دوست غالبه دارد شوریده بما سوره سیم  
در لغت ز بیان بمعنی زیبا و خوب :

آن نکار پری رخ زبیاں خوب گفتار و مهتر خوبان  
در کلمه کبه بمعنی محججه حجامان :

بمکد دانم خواجه بمکد کیر تو کوش چون کبد مکد مزو کرا ؟  
در لغت ملازمه بمعنی لهات و حلقوم و غیب :

در جهان دیده ای ازین جلبی کده ای بر مثال خرطومی  
در کلمه یا آورنجن بمعنی خلخال و پای اورنجن و پای رنجن :

زیا اورنجن آن سرو آزاد بگل در مانده پی سرو آزاد  
در لغت دست فال بمعنی آغاز و ابتدای سودا :

دستفالی که جود او کرده گرد از بحر و کان بر آورده  
در کلمه گاه بمعنی تخت و اورنگ :

ز گنجه چون بسعادت نهاد روی براه فلک سپرد بدو گنج و ملک و افسر و گاه  
در کلمه نوا بمعنی رونق و نکوئی حال :

آن رفتن و آمدن کجا شد کاری بنوا چه بی نوا شد  
در لغت یارستن بمعنی توانستن و یارا داشتن :

ز تو یارستن این کار دورست نه اندک دور بل بسیار دورست

ازین ابیات معلوم میشود که معروفی مثنویاتی چند داشته است . از طرف دیگر گویا معروفی بلخی در سیستان بوده و از شاعران دربار امیر

ابو احمد خلف بن احمد امیر معروف خاندان صفاریان بوده که از حدود ۳۴۴ تا ۳۹۹ که در گذشته حکمران سیستان از جانب سامانیان بوده است زیرا که در کتاب امثال و حکم تألیف آقای علی اکبر دهخدا<sup>۱</sup> این حکایت درباره وی آمده است :

«گویند روزی امیر خلف السجری بشکار رفته بود و بر شکل ترکان کلاه کج نهاده و سلاح بر بسته، ناگهان از چشم جدا افتاد. مردی را دید دراعه بسته و بر خری سیاه نشسته، امیر بر وی سلام کرد.

آن مرد جواب داد. امیر پرسید: از کجائی؟ گفت: از بلخ. گفت: کجا میروی؟ گفت: بسیستان، بنزد امیر خلف، که شنیده‌ام او مردی کریمست و من مردی شاعرم و نام من معروفیست شعری گفته‌ام، چون دربار گاه او بر خوانم از انعام او نصیب یابم. گفت: آن قصیده بر خوان تا بشنوم. چون بر خواند گفت: بدین شعر چه طمع می‌داری؟ گفت: هزار دینار. گفت: اگر ندهد؟ گفت: پانصد دینار. گفت: اگر ندهد؟ گفت: صد دینار. گفت: اگر ندهد؟ گفت: [آنگاه تخلص شعر خود بنام خوک سیاه خود گفتم]. امیر بخندید و برفت. چون بسیستان آمد معروفی بخدمت او آمد و شعر ادا کرد. امیر را بدید و بشناخت، اما هیچ نگفت و چون قصیده تمام بخواند امیر پرسید که ازین قصیده چه طمع داری از من؟ گفت: هزار دینار. گفت: بسیار باشد. گفت: پانصد دینار. امیر هم چنین مدافعت میکرد تا بصد بر رسید. امیر گفت: بسیار باشد گفت: یا امیر خوک سیاه بر درست. امیر خلف بخندید و او را انعامی نیکو بداد و این گفته



مثل شد که : خرك سیاہ بر درست . . . حاشیة احیاء العلوم خطی .

۴۳ - ابو محمد بدیع بن محمد بن محمود بلخی ، مؤلف مجمع الفصحاء<sup>۱</sup> نام وی را محمد بن محمود بلخی دانسته و تخلص او را بدایعی بلخی ضبط کرده و از شاعران زمان سلطان محمود غزنوی شمرده و منظومه راحة الانسان یا پندنامه انوشیروان را که قطعاً پس از عصری در حدود قرن پنجم سروده شده است باو نسبت داده ولی قطعاً وی از شاعران دوره ساسانیان و مداح امیر ابویحیی طاهر بن ابوالعباس فضل بن ابوبکر محمد بن ابوسعید مظفر بن محتاج چغانی بوده است که پیش ازین ذکر او گذشت<sup>۲</sup> و منجیک ترمذی و لبیبی نیز مداحان او بوده اند .

این امیر ابویحیی طاهر بن فضل که کنیت او را گویا بخطا ابو المظفر هم نوشته اند در ادبیات فارسی معروف ترین امیر خاندان چغانیان و یا آل محتاجست زیرا که خود نیز شمر فارسی میگفته است ، نام و نسب و کنیت او را بخطا ابوالمظفر طاهر بن ابوالفضل بن محمد محتاج و محمد بن مظفر بن محتاج و طاهر بن ابوالفضل محمد هم ضبط کرده اند و گفته اند که در زمان سلطان محمود در بلخ حکمرانی داشته و این نکته درست نیست ، زیرا که وی در ۳۷۷ در گذشته و قطعاً از امرای پیوسته بخاندان ساسانی بوده است . رجوع کنید بلباب الالباب ج ۱ ص ۲۷ - ۲۹ و مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۳۷ - ۳۸ ، در لباب الالباب و مجمع الفصحاء ۲۲ بیت از اشعار او ثبت شده است ، از آن جمله این قطعه است که بیت دوم آن از منابع دیگر بدست میاید :

(۱) ج ۱ ص ۱۷۴ (۲) رجوع کنید به صیفة ۱۲۶۴ این کتاب

چرا باده نیاری ماهرویا      که بی می صبر نتوان بر قلق بر  
 بده باده بیاد ماهروئی      که بی وی صبر نتوان در خلق بر  
 بنر کس نسگری تا چون شکفته است      چو رومی جام بر زرین طبق بر  
 و این رباعست که بیت اول آن در لباب الالباب آمده و بیت دوم  
 از مأخذ دیگر فراهم میشود:

دلدار مناترا صدف خواهم کرد      آخر بمدارات بکف خواهم کره  
 یا آنکه ترا بمهر خود رام کنم      یا عمر بعشق تو تلف خواهم کرد  
 گذشته ازین اشعار در فرهنگها نیز چند بیتی ازین امیر معروف  
 بدستست که در آنجاهم وی را ظاهر فضل نوشته اند و آن ایات اینست:

در لغت جلویز بمعنی شرطه و غماز:

روا نبود بزندان و بند بسته‌تم      اگر نه زلفک مشکین او بدی جلویز  
 در کلمه فاش بمعنی پراکنده و آشکار:

فاش شد نام من بگیتی فاش      من ترسم ز جنگ و زیر خاش  
 در لغت نیرنگ بمعنی فسون و افسون و سحر:

نادان گمان بری و نه آگاهی      از تنبل و عزیمت و نیرنگش  
 در کلمه نموشه از فعل نیوشیدن بمعنی گوش بسخن داشتن و بگلو  
 گریستن:

اشک بارید و پس نبوشه گرفت      باز بفرود گفته‌های دراز  
 در لغت چکاذ بمعنی هبک و کلال و میان سرو فرق و تارک:

گر خد و را بر آسمان فکنم      بی گمانم که بر چکاذ آید  
 اما اشعار ابو محمد بدیع بن محمد بن محمود بلخی، بر قطعه‌ای که

بنام او در لب‌الالباب و بنام بدایعی بلخی در مجمع الفصحاء آمده و در سفینه‌ای بنام منجیک هم دیده‌ام؛ از سفینه‌ها اشعاری افزوده میشود و نسخه کامل آن بدینگونه است :

بصافی آب در بانی بقرمز	هوا روی زمین را شد معطرز
فتاد اندر سپاه گل هزارهز	غیر ابر فروردینت بر آمد
زبانک مرغ بانگ رودعاجز	زرنگ راغ رنگ حله حیران
بوقت‌الورد شب‌الراح جانز	بدان منگر که می‌منعت میخور
برخساره بت چین رامعاجز	نگاری باید اکنون خلخلی زاد
نشته بر قدح هل من مبارز	بمیدان نشاط اندر خرامد
ابوالیحیی الذی یحیی به العز	بیاد سید حران عالم
بمیزان بدیهستان معینز	بیستان فضایل ها مهن
همیشه عرض او را مال معررز	همیشه نام او را آفرین جفت
بدین رستم دژ حاتم جوایز	مگردای چرخ گردان جز بنیکی
همه آهنگ او را دهر موجوز	همه امرش بکام دل روان باد
بقای دشمنان چون بیت واجز	بقای او بمعنی قول بوری

هفت نیشابوری در مصرع دوم بیت سوم مراد هفت شاعر بوده اند که از نیشابور برخاسته‌اند ولی از شاعرانی که پیش از منوچهری یا در عصر او از مردم نیشابور بوده‌اند بجز ابوالمظفر نصر بن محمد استغنائی نیشابوری و خیازی نیشابوری و رافعی نیشابوری و رفیع‌الدین نیشابوری و شاعر نیشابوری دیگری که در تاریخ بیهمی نام او آمده است دیگر شاعری در کتابها نیافتم .

۴۴ - ابوالمظفر نصر بن محمد استغنائی نیشابوری از شاعران قرن چهارم و معاصر سامانیان و آل بویه بوده و بیش ازین از احوال او اطلاعی نیست. رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۲۳ و مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۸۸.

در فرهنگها ذکر می از شاعری هست که گاهی نام او را اشامی چه بیاری و گاهی اشمنی جریبازی نه شته اند و در کلمه مؤید این شعر را بنام او آورده اند:

زار دید بهشت روزی ده رفته روز شنید

قصه فگند زی ما بساده بدست مؤید

و احتمال می رود که اشامی و اشنائی تعریفی از همین کلمه

استغنائی باشد.

۴۵ - خبازی نیشابوری نیز از شاعران دوره سامانیانست و مؤلف مجمع الفصحاء رحلت وی را بسال ۳۴۲ نوشته است و در چهار مقاله نظامی عروضی هم نام وی جزو شاعران آل سامان آمده. رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۲۷ و مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۱۹۹. در فرهنگها در کلمه خرببواز بمعنی مرغ شب پر و شب پاره این بیت بنام خباز قایمی آمده است که احتمال می رود همین خبازی باشد:

نکنی هیچ کار روز دراز کار تو شب بود چو خر بیواز

۲۶ - زافعی نسابوری تنها در چهار مقاله نظامی عروضی<sup>۱</sup> در جزو

شاعران ملوک طبرستان پس از قمری کرگانی و پیش از کفائی گنجه ای

نام او آمده و از همین جا پیداست که وی از شاعران پایان قرن چهارم و آغاز قرن پنجم بوده است. رافعی نیشابوری دیگری بوده است از شاعران قرن ششم که شرح احوال و اشعار او در مجمع الفصحاء<sup>۱</sup> هست و هر چند که مؤلف مجمع الفصحاء وی را معاصر محمود غزنوی و حسن میمندی و مداح ایشان دانسته ولی بخطا رفته است و این خطا از آنجاست که در میان اشعار او مدایحی بنام عمید محمود و ابوالوفا حسن هست و عمید محمود را سلطان محمود غزنوی و ابوالوفا حسن را ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی وزیر او پنداشته است و قطعاً این رافعی در قرن ششم میزیسته چنانکه مؤلف المعجم<sup>۲</sup> شعری از معزی آورده و پس از آن شعری از رافعی و گوید که این مضمون را از معزی برده است و بدین قرار پس از معزی بوده است چنانکه در یکی از قصاید او نیز نام ابن الجهم آمده که مراد فخرالدوله ابونصر محمد بن محمد بن جهمیر وزیر معروف القائم بامرالله در قرن ششم بوده باشد، پس دو رافعی نیشابوری بوده اند: یکی در قرن چهارم از شاعران ملوک طبرستان که شعری از و بدست بیست و دیگر در قرن ششم که پس از معزی آمده است.

۴۷ - رفیع الدین نیشابوری<sup>۱</sup> تنها در مجمع الفصحاء<sup>۳</sup> تذکر او و دوبیت شعر او هست که از تذکره عربات عشقین برداشته و از شرحی مختصر که درباره وی نوشته معلوم میشود که از شاعران او آخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم بوده است.

(۱) ج ۱ ص ۲۲۰-۲۲۱ (۲) حاشیه بران س ۳۴۲ (۳) ج ۱ ص ۲۳۴

۴۸ - دیگر از شاعران نیشابوری این دوره شاعر است که ابوالفضل بیهقی در تاریخ مسعودی (۱) ذکر از او میکند و نام او را نمی برد و در واقعه کشته شدن حسنک گوید: «یکی از شعرای خراسان نیشابوری این مرثیه بگفت اندر مرگ وی و بدین جای یاد کرده شد:

بیرید سرش را که سران را سر بود آرایش ملک و دهر را افسر بود  
گر فرمطی و جهود و کر کافر بود از تخت بدار بر شدن منکر بود

و چون حسنک را در روز چهارشنبه ۲۷ صفر سال ۴۲۲ دار زده اند معلوم می شود که این شاعر نیشابوری در آن زمان می زیسته است. دو شاعر نیشابوری دیگر که منوچهری اشاره میکند معلوم نیست که بوده اند.

سه طوسی در مصرع دوم بیت سوم مراد حکیم ابوالقاسم فردوسی و ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی و سومی شاید مقصود دقیقی باشد که او را برخی طوسی دانسته اند.

۴۹ - ابوالقاسم فردوسی طوسی با آنکه نزدیکترین شاعر ایران و یکی از مردان بزرگ تاریخ کشور ماست احوال وی بدقتی که میبایست در کتابها ضبط نشده و بهمین جهت از اسم و نسب و کنیه وی اطلاعی درست بدست نیست. نام و نسب او را یاره ای ابوالقاسم حسن بن اسحاق بن شرفشاه نوشته اند و نام او را برخی احمد و بعضی منصور و نام پدرش را علی و احمد این فرخ آورده اند. چیزی که درین میان مسلمست اینست که در قریه باز از قرای ناحیه طبران در بیرون محله نوغان شهر طوس در حدود سال ۳۲۹ یعنی همان سال مرگ رودکی ولادت یافته و وی از نجیب زادگان ایران

(۱) تاریخ بیهقی چاپ طم ان ص ۱۸۶ و چاپ کلمکه، ص ۲۲۰ - ۲۲۱ و چاپ چندپدی که بدستبازی من در کار فراهم شدست ص ۲۱۷

قدیم و دهقان زاده بوده و همیشه در ملک موروثی خویش در همان ده باز زندگی میکرد و از عایدات آن ملک میزیسته است و تمام اوقات خود را بنظم شاهنامه میگذرانده و بهمین جهت در پایان زندگی تنگ دست شده است. از سال ۳۷۷ در پی یافتن نسخه شاهنامه بوده که آنرا نظم کنند و درین زمان در حدود ۴۸ سال از عمر او میگذشته ولی بواسطه انقلابات خراسان و ماوراءالنهر کامیاب نشد و حتی سفری در پی این کار ببخارا کرد و ناگام باز گشت تا اینکه سرانجام نسخه ای از شاهنامه ابو منصور بدست او افتاد که در سال ۳۸۶ بفرمان ابو منصور محمد بن عبدالرزاق طوسی سپهسالار خراسان از جانب سامانیان بنثر فارسی نوشته بودند و وی خلاصه ای از آن کتاب را نظم کرد و در روز ۲۵ ماه اسفندار مذ سال ۳۸۴ نظم آن را بپایان رساند و سپس در حدود سال ۳۸۶ بخواهش ابوعلی حسن بن محمد بن اسمعیل اسکافی معروف بموفق وزیر بهاءالدوله دیلمی و نایب او در بغداد داستان یوسف و زلیخارا بنظم آورد و پس از آن در عراق و جبل سفر کرد و در سالهای ۳۸۸ و ۳۸۹ در حوالی اصفهان در قصبه خان لنجان نزد احمد بن محمد بن ابوبکر خان لنجانی حکمران آن دیار رفت و از وی مهربانی بسیار دید و همانجا در ۲۵ محرم ۳۸۹ مطابق ۲۷ بهمن ماه نسخه و روایت دومی از شاهنامه را بنام او بپایان رساند و سپس شهر خویش بازگشته و نسخه سومی از شاهنامه در سال ۴۰۰ بپایان رسانده و آنرا نزد سلطان محمود غزنوی فرستاد و امیدوار بود که بیازی برادرش نصرین ناصرالدین سبکتکین و وزیرش ابوالعباس فضل بن احمد بن فضل اسفراینی از آن پادشاه ملتی بگیرد که تنگدستی پایان عمر او را چیران

کند ولی این امید او روا نشد و سپس نسخه چهارمی از شاهنامه پس از سال ۴۰۲ تمام کرده است و شاید در همین اوان برای شکایت از عامل طوس که با وی بد رفتاری می کرده است سفری بغزنین کرده باشد و باز ناگام بشهر طوس بازگشته و سرانجام در همان شهر در سال ۴۱۱ یا ۴۱۶ در گذشته و نزدیک نود سال عمر کرده است. تنها مطالب درستی که پس از تحقیق بسیار درباره فردوسی بدست می آید همینست و آنچه بجز این گفته اند افسانه است و بیخ و بن ندارد.

۵۰ - ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی که کنیه او را ابو منصور هم نوشته اند پس از فردوسی بزرگترین شاعر حماسه سرای ایران و یکی از بزرگان سرایندگان نیمه اول قرن پنجم است که نصبت در خراسان می زیسته و سپس بآذربایجان و آران رفته و در شهر نخجوان بدربار ابودلف پادشاه آران راه یافته است. از آثار اسدی آنچه بدست نخست نسخه کتاب الابنیه عن حقایق الادویه تألیف ابومنصور موفق بن علی هرویست در مفردات طب که در قرن چهارم تألیف شده و اسدی نسخه ای از آن بخط خود با خط کوفی بسیار جلی و خوب نوشته و در ماه شوال ۴۴۷ تمام کرده است دوم مثنوی گرشاسب نامه است که بیروی شاهنامه فردوسی برای ابودلف پادشاه آران سروده و در سال ۴۵۸ بیابان رسانده است. سوم لغت فرس معروف بفرهنگ اسدیست که خود در دیباچه آن گوید بدرخواست حکیم اردشیر بن دیلمسار نجمی شاعر نوشته و ظاهراً آنرا پس از نظم گرشاسب نامه و پس از سال ۴۵۸ تمام کرده زیرا که در پاره ای از نسخ آن اشعار گرشاسب نامه هست. چهارم چهار



قصیده مناظره است که در تذکرها بنام او ثبت کرده اند و روی همرفته شامل ۱۷۶ بیت است و آنها را در آذربایجان و اران سروده و مدایحی از ابوالوفا نام و ابونصر خلیل بن احمد و منوچهر بن شاور شادادی دارد نه از سال ۴۵۶ تا ۴۸۶ در حدود شهر آبی در ارمنستان حکمرانی داشته است. پاره‌ای از مؤلفان اسدی را استاد فردوسی دانسته‌اند و بهمین جهت خاور شناسان اروپائی کوشیده‌اند ثابت کنند که دو اسدی بوده‌اند یکی پدر که گوینده مناظرات و استاد فردوسی باشد و دیگر پسر او که اسدی دوم و مؤلف گرشاسب نامه باشد ولی این نکته کاملاً باطلست و اینکه اسدی نامی استاد فردوسی بوده باشد بهیچوجه اساس ندارد و بلك اسدی طوسی بیشتر نبوده است که همه این آثار ازوست.

۵۱ - اما سومین شاعر طوسی که منوچهری درین قصیده نام می‌برد بدرستی معلوم نیست که بوده است و چنانکه گذشت ممکنست دقیقی باشد که برخی او را طوسی دانسته‌اند.

سه ابوالحسن در همین مصرع مراد ابوالحسن شهید بن حسین جهودانکی بلخی شاعر معروف و ابوالحسن علی بن الیاس اغاجی بخاری است و مراد از سومی گویا محمد بن محمد مرادی بخاریست که کنیه او را ابوالحسین و ابوالحسن هر دو نوشته‌اند.

بدرستی

هم منوچهری در قصیده دیگری بدین مطلع:

گاه توبه کردن آمد از مدایح وز هجی

کز هجی بینم زیانت و از مدایح سودای

که در کله از بدخواهان و روزگار خویش گفته است بر شاعران گذشته رشک می برد و پس از آنکه چند تن از سرایندگان زبان نازی را نام می برد شاعران پارسی زبان را که پیش از او بوده اند بدینگونه یاد می کند :

بوالعلاء و بوالعباس و بوسلیک و بوالمثل

آنکه آمد از نوایح و آنکه آمد از هری

از حکیمان خراسان کو شهید و زود کی

بوشکور بلخی و بوالفتح بستی هکنی

۵۲ - بوالعلاء که در مصرع اول بیت نخست نام می برد مراد بوالعلاء

ششتری از شاعران قرن چهارمست که شاعری فعلی بوده و در زمان خویش بسیار شهرت داشته است ولی در تذکرها نامی از او نیست و از اشعار وی تنها هفت بیت بما رسیده است و از آنجا پیداست که اشعار مصنوع می گفته است . رجوع کنید بمقاله من بعنوان « ابوالعلاء ششتری » در شماره پنجم سال اول مجله شرق - طهران اردیبهشت ماه ۱۳۱۰ ص ۲۶۵-۲۶۸ .

اما بوالعباس مراد یا ابوالعباس عباسی و یا ابوالعباس مروزی و یا ابوالعباس فضل بن عباس رنجنی بخاریست که پیش ازین ذکر ایشان رفت . مراد از بوسلیک همان ابوسلیک کرگانیست که پیش ازین شرحی درباره او گذشت .

مراد از بوالمثل نیز همان ابوالمثل بخاراییست که پیش ازین هم درباره او شرحی آورده ام .

مراد از « آنکه آمد از نوایح » در مصرع دوم بیت اول ابو عبدالله

محمد بن صالح نوایحی مروزیست که ذکر او نیز پیش ازین گذشت و وی منسوب بنوایح یکی از توابع مرو بوده است.

مراد از «آنکه آمد از هری» ابو شیب صالح بن محمد هرویست که درباره وی نیز پیش از این شرحی آمده است.

مراد از شهید در مصرع اول بیت دوم همان ابوالحسن شهید بن حسین جهودانکی بلخی شاعر معروفست که ذکر او نیز پیش ازین گذشت. مراد از رودکی در همین مصرع سخت پیدا است که همان ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندیست.

۵۳ - امامراد ازوالفتح بستی درین مصرع ابوالفتح علی بن محمد ابن حسین بن یوسف بن محمد بن عبدالعزیز کاتب بستی شاعر معروف ایرانیست که بیشتر بزبان تازی شعر گفته و از جمله بزرگان شعرای این زبانست و در سال ۳۶۰ در شهر بست ولادت یافته و در جوانی در دیار بایتوز حکمران بست بود و چون بایتوز مغلوب سبکتکین شد بدربار سبکتکین در آمد و در ضمن با پادشاهان خراسان از آن جمله با خلف بن احمد امیر سیستان روابط داشته ولی بیشتر بخاندان غزنویان اختصاص دارد و سلطان محمود خواست وی را بترکستان فرستد و در راه در بخارا در سال ۴۰۱ در گذشت. ابوالفتح بستی را در زبان تازی دیوان اشعارست و از جمله اشعار معروف او قصیده ایست در حکم و معارت معروف بقصیده نویسه به عنوان الحکم که بدرالدین جاجرمی شاعر معروف قرن هفتم آن را بیت بیت ترجمه کرده است اما در زبان فارسی بجز قطعه‌ای که ازو در لباب لالاباب و مجمع النصحاء آمده این بیت نیز در فرهنگها بشاهد کلمه جغز که غوک و وزغ باشد ضبط شده است:

هر چند که درویش پسر فغزاید در چشم توانگران همه چغز آید

در باره ابوالفتح بستی رجوع کنید بلباب الباب ج ۱ ص ۶۴ -  
 ۶۵ ، تذکرة الشعراء دو انتشار چاپ لندن ص ۲۶ - ۲۷ ، مجمع الفصحاء  
 ج ۱ - ص ۷۰ ، ینیمه الدهر تعالی - ج ۴ ص ۲۰۴ - ۲۳۱ ، معجم  
 البلدان باقوت چاپ لایپزیک ج ۱ ص ۶۱۲ ، وفيات الاعیان ابن خلیکان  
 چاپ طهران . ج ۱ ص ۳۹۲ ، طبقات الشافعیة الکبری تألیف تاج الدین  
 ابونصر عبدالوهاب بن تقی الدین سبکی - چاپ قاهره - ج ۴ ص ۴-۶ ؛  
 معاهد التنصیح شرح شواهد التلخیص تألیف عبدالرحیم بن عبدالرحمن بن  
 احمد عباسی - چاپ مصر ۱۲۷۴ ص ۴۴۲ - ۴۴۷ ، دایرة المعارف  
 اسلام ( نسخه فرانسہ ) ج ۱ ص ۸۲۵ - ۸۲۶ .

### ضمیمه ۱۳ مربوط بصحیفه ۸۹۲ ( مجلد سوم )

کتاب الاوائل که ادوارد براون مطلبی درباره رودکی از آن نقل  
 کرده است کتابیست بنام غایة الوسایل الی معرفة الاوائل تألیف اسمعیل  
 هبة الله بن ابی الرضا الموصلی و هر چند که در نسخه اصل تاریخ نسخه ای  
 را که از روی آن نوشته ۳۰۶ آورده است محالست که این کتاب پیش  
 از آن تألیف شده باشد و حتی قطعا چند قرن پس از آن تألیف شده زیرا  
 سطلبی که درین کتاب در باره رودکی هست لااقل از کتاب الانساب  
 سمعی گرفته شده و آن اینست که گوید: « اول من قال الشعر الجید  
 بالفارسیه ابو عبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم الروذکی  
 الشاعر الملیح القول اسائر الشعر المشهور دیوانه فی المعجم وکان مقدا  
 فی الشعر فی زمانه بالفارسیه علی اقرانه وکان ابوالفضل البلعمی الوزیری قول  
 ایس للروذکی فی العرب و المعجم نظیر » یعنی نخستین کسی که شعر نیکو

بفارسی گفت ابو عبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم رودکی شاعر شیرین سخن بود که شعر وی روان و دیوانش در ایران مشهورست و وی در زمان خود در زبان فارسی بر اقران خویش برتر بود و ابو الفضل بلعمی وزیر می گفت رودکی را در عرب و عجم مانند بیست رجوع کنید بفهرست دستی کتابهای خطی اسلامی که بخط عربی نوشته شده و در کتابخانه دانشگاه کمبریج موجودست : تألیف ادوارد ج براون کمبریج ۱۹۰۰ ص ۱۲۵-۱۲۶

A Hand-list of the Muhammadan Manuscripts, including all those written in the arabic character, preserved in the Library of the University of Cambridge. by Edward G. Browne, Cambridge 1900.

#### ضمیمه ۱۳ مربوط بصحیفه ۴۶۵ (مجلد دوم)

در باره کلمه رودک که در نامهای جغرافیائی ایران دیده می شود گذشته از رودک سمرقند و رودکی که در بلوک رودبار قصران طهران هست رودک دیگری نیز نزدیک شهر قزوینست که از دههای آباد اطراف قزوین بشمار می رود.

#### ضمیمه ۱۴ مربوط بصحایف ۴۹۳ تا ۴۹۵ (مجلد دوم)

در باره ابوطیب محمد بن حاتم مصعبی مدوح رودکی این نکته را نیز باید افزود که یاقوت در معجم البلدان در کلمه بست (۱) در شرح حال ابوحاتم محمد بن حبان بن معدبن مؤیدبن سعیدبن شهید تمیمی بستنی معروف بابوحاتم سجستانی فقیه نامی قرن چهارم متوفی در ۳۵۴

می نویسد که وی کتابی در باره فرمطیان برای ابوطیب مصعبی نوشت و پیدایش آن ابوطیب مصعبی قضای سمرقند یا بگفته دیگر عمل سیستان را باو سپرد ، ازین قرار ابوطیب محمد بن حاتم مصعبی هم مانند مخدوم خود نصر بن احمد سامانی فرمطی بوده است . در باره ابوطیب مصعبی رجوع کنید بمجموعه مقالات ادبی من که بهمین زودی انتشار خواهد یافت ج اول ص ۲۳۲ - ۲۴۰ .

ضمیمه ۱۵ هر دو طبع بصحیف ۷۸۴ - ۸۰۱ (مجلد سوم)

در ضمن شعرائی که نام رودکی را در اشعار خویش برده اند این بیت لامعی کرگانی شعر معروف نیمه اول قرن پنجم را هم باید افزود :

کنون معشوق و می باید نوای چنگ و نی باید

سرود رودکی باید جزاین وقت و جزاین احسان ؟

ضمیمه ۱۶ هر دو طبع بصحیف ۹۷۵ (مجلد سوم)

پس از آنکه صحیفه مزبور چاپ شده بود نسخه دیگری از کتاب تحفه الماویه را آقای پرتو نینائی شعر باذوق این زمانه که جزو کتابخانه ایشانست بمن امانت داد و آن نسخه ایست که بقطع کوچک هشت صفحه ای در ۱۴۶ صحیفه نوشته شده و تزیین تحریر ندارد اما از خط و کاغذ پیداست که در قرن دهم نسخه برداشته اند و هر چند که آنهاهم افتادگی هائی دارد ولی نواقص نسخه مرا رفع می کنند و پس از آن چندی بعد همین کتاب در طهران . هتنامه کتابخانه طهران در سال ۱۳۱۷ از روی دو

نسخه ای که در موزه بریطانیا و در کتابخانه دانشگاه لیدن از شهرهای هلندست و آقای تقی زاده زحمت مقابله و تصحیح آن را بعهده گرفته اند چاپ شد و هر چند که نسخه چاپی چندان درست نیست و اغلاطی در آن هست که از نظر فوت شده باز بعضی نواقص این دو نسخه خطی من و آقای پرتو بیضائی را رفع می کنند. در نسخه آقای پرتو بیضائی و نسخه چاپ طهران ابیات اول و سوم این قطعه سه بیتی (ابیات ۶۳ - ۶۵ صحیفه ۹۷۵) که بیت سوم آن تنها در تحفة الملوك آمده است بشام ابواسحق جوبباری یعنی ابواسحق محمد بن ابراهیم بن محمد جوبباری بخاری شاعر معاصر رودکی ثبت شده، اما در همه مراجع دیگر که بیت اول و دوم این قطعه هست و بیت سوم آن نیست بشام رودکی آمده است.

ضمیمه ۱۷. مربوط بصحیفه ۱۰۳۵ (مجلد سوم)

در باب بیت شماره ۳۹۵ این نکته را نیز باید افزود که همین مضمون رودکی و سنائی را ابن یعین فریوهدی شاعر معروف قرن هشتم در پایان قطعه ای چنین آورده است:

ز آنکه دیر است تا مثل زده اند / نشود بز بسکد کدی فر به

از اینجا معلوم می شود که این مثل تا زمان ابن یعین در خراسان رایج بوده و در آن زمان بجای بچ بچ که رودکی گفته و بزرگوار سنائی آورده کد کدی گفته اند.

ضمیمه ۱۸. مربوط بصحیفه ۹۹۳ (مجلد سوم)

در باره بیت شماره ۱۷۹ این نکته را نیز باید افزود که مسعود

سعد سلیمان شاعر نامی قرن ششم ایران در قطعه‌ای بدین مطلع :

تم زربج فراوان همی بفرساید دلم ز اندام بی حددمی نیاساید  
همین مضمون رودکی را بدین گونه ساخته است :

غمی مپاش از ایرا خدای عزوجل دری نپندد تا دیگری بشکشاید

ضمیمه ۱۹ هر بوط بصحیفه ۱۰۷۸ (مجلد سوم)

در باب کلمه بندورغ در بیت شماره ۶۷۳ که در همه فرهنگها بدین گونه آمده و بمعنی سه پایه ای آورده اند که در آب گذارند تا آب از آن بگذرد ظاهراً همه فرهنگ نویسندگان بخطا رفته و این کلمه را درست نخوانده اند و اصل آن می‌بایست بندورغ مرکب از بند و ورغ باشد و ورغ می‌بایست در زبان فارسی بمعنی سد و بند و حایلی که در برابر آب بسازند باشد زیرا که رود سفید در سمرقند دهانه‌ای داشته است که آن را ورغ می‌گفته اند و نویسندگان آن تازی آن را « رأس الورغ » ترجمه کرده‌اند ؛ رجوع کنید بصحایف ۹۴ و ۹۵ و ۹۷ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۲۸۱ همین کتاب .

ضمیمه ۲۰ هر بوط بصحایف ۱۰۷۶ تا ۱۰۹۵ (مجلد سوم)

در باره اشعار پراکنده منظومه کلیده و دمنه گذشت از آنچه در آن صحایف آمده است در کتاب تحفة الملوك چاپ طهران (۱) دو بیت دیگر هست که تصریح نمی‌کند از کلیده و دمنه رودکی باشد ولی چون بوزن همان کتابست و در تحفة الملوك ابیات دیگری از کلیده و دمنه آمده این دو بیت نیز می‌باید از کلیده و دمنه رودکی باشد و ناچار



باید آن دو بیت را بر ابیاتی که پیش ازین چاپ شد افزود و آن دو بیت  
بدین گونه است :

هر که یار خویش را یاور شود      یار باید بود اگر کافر شود  
وقت ناکامی توان دانست یار      چون بود در کامرانی صد هزار

ضمیمه ۴۱ مربوط بصحایف ۹۹۷ و ۱۰۰۷ (مجلد سوم)

گذشته از دو قطعه ای که در رسایل اخوان الصفا هست و بدلایلی  
که گذشت حدس زدم از رود کیست در نسخه خطی رسایل مزبور نیز  
قطعه ای هست که آن را نیز بنام گوینده ای تصریح نمی کند و همان دلایلی  
که در باره آن دو قطعه آورده ام این قطعه نیز می بایست از رود کی باشد :

خواهی تا مرگ نیاید ترا      خواهی کز مرگ بیایی امان  
زیر زمین خیز و نهفتی بجو      پس فلک بر شوی نردان

پایان

## فهرست نامهای کسان و خاندانها و نسب‌ها (\*)

الف	
آبتین = ۳۱۷	آسا ، ۱۸۱
آبتین ( از اجداد سامانیان ) ،	آشنا شتول ، ۱۹۱
۳۱۶ - ۳۱۷	آغاجی ، ۵۱۶
آبله (مرض) ۲۶۵	آغاجی ، ۵۱۶
آدم ، ۲۹۳ ، ۲۹۶ ، ۵۶۷ ، ۶۳۶	آغچلی ، ۵۱۶
۹۴۸ ، ۱۰۱۳ ، ۱۰۸۰ ، ۱۱۲۲	آبرنی ، ۵۸۶
۱۱۹۸	آفرد ، ۸۵۷
آدم الشعراء (لقب رودکی) ، ۸۳۵	آلمانی ، ۴۷۴ ، ۴۸۷ ، ۵۴۰ ، ۵۹۳ ، ۸۲۰
۸۸۹ ، ۸۶۱ ، ۸۴۶	۸۶۷ ، ۸۷۸ ، ۸۸۲ ، ۸۸۳ ، ۸۹۰ ، ۸۹۷ ، ۹۱۲
آذر ر - لطفعلی	آله آتوتا ، ۲۰۱
آذر خور ر - ابوالحسن	آنا کوئنی ، ۱۸۰
آرتاباز ، ۱۴۷	آنتوان ر - مارک آنتوان
آرش ، ۷۶۶	آنتیوکوس دوم ، ۱۷۵
آرزو ر - علی آرزو	آنگلوسا کسونها ، ۹۱۴
آریاوس ر - فلاویوس	آن اوشین ، ۱۸۰
آریائی‌ها ، ۱۴۴	آورک ، ۸۲۷ - ۸۳۰ ، ۸۳۶ ، ۸۴۴
آریستوبول ، ۱۶۴	۹۳۳ ، ۹۴۵
آزانات ، ۲۸۶ ، ۵۰۷ ر - آزادان و	ابراهیم ، ۲۹۶ ، ۶۳۲ ، ۱۲۲۲ ، ۱۲۲۶
احرار و حر	ابراهیم ر - دروازه ابراهیم
آراد ر - غلامعلی	ابراهیم (امام ابو مسلم) ، ۲۹۰
آزادان ، ۲۸۶ ، ۵۰۷ ، ۷۲۷ ر - آزانات	ابراهیم آرزو ، ۶۳۲
واحرار و حر	ابراهیم امامور ، ابراهیم بن محمد
آزر ، ۴۹۰ ، ۶۳۲ ، ۷۲۵ ، ۷۲۹ ، ۷۲۸	ابراهیم بن احمد بن اسمعیل سامانی
آسمان چاه ، ۸۰۷	(ابرا - حق) ، ۳۲۱ ، ۳۲۳ ، ۳۸۶

(\*) مجلد اول تصحیفه ۴۵۸ ، مجلد دوم از صحیفه ۴۵۹ تا ۷۸۸ ، مجلد

سوم از صحیفه ۱۳۱۵ تا ۱۷۸۹

ابراهیم بن یحیی بن عثمان نخری *	۱۲۶۳، ۴۲۲، ۴۲۱، ۴۱۹-۴۱۸، ۳۹۷
۸۰۴-۸۰۱	ابراهیم بن احمد سامانی ، ۳۲۳، ۳۲۱
ابراهیم حنکان ، ۲۹۰	۳۷۷، ۳۸۶، ۳۹۷، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۲
ابراهیمزید : ۳۸۶	۱۲۶۳
ابراهیم سرح : ۴۹۱	ابراهیم بن اسمعیل بن احمد سامانی =
ابروی (امیر) : ۲۲۲، ۶۲، ۶۱	۳۲۳، ۳۲۱
ابلیس : ۱۲۶۲	ابراهیم بن خالد بن نبات (ابواسحق) ،
ابن ابی اصبیه ، ۴۵۴، ۵۱۰	۳۰۸، ۳۰۷
ابن اسفندیار و محمد بن حسن	ابراهیم بن زیدویه : ۳۸۶، ۳۷۷
ابن الاثیر جزری : ۲۳۸-۲۳۷، ۵۷	ابراهیم بن سیمجور دواتی : ۴۲۵
۲۶۴، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۷، ۲۴۵، ۲۴۰	۴۳۰، ۴۲۷
۲۸۱، ۲۷۸، ۲۷۶، ۲۷۴، ۲۷۰، ۲۶۷	ابراهیم بن عثمان بن بشار بن سدوس بن
۳۱۵، ۲۹۴، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۷، ۲۸۲	جوذره خراسانی (ابومسلم) : ۲۸۶
۳۵۰، ۳۴۸، ۳۳۲، ۳۲۹، ۳۲۷، ۳۱۶	ابراهیم بن عمادالدین محمود بن شمسالدین
۴۰۳، ۴۰۱، ۳۸۶، ۳۸۴، ۳۸۲، ۳۷۴	محمد بن علی صفی وزیر (خواججه خراسانی) :
۴۱۸، ۴۱۵، ۴۱۳، ۴۱۱، ۴۰۷، ۴۰۵	۱۱۲۸
۴۹۸، ۴۵۱، ۴۴۸، ۴۳۲، ۴۳۰، ۴۲۲	ابراهیم بن محمد (ابواسحق) : ۵۱۵
۹۵۱، ۴۹۹	ابراهیم بن محمد بن اسحاق بن عبدالله بن
ابن الاحوص ، ۱۱۵۴	حدید بن ذریع اسدی ناشی (ابواسحق) ،
ابن الجبیر ر. محمد بن محمد بن حمیر	۴۵۰
ابن الجفر ر. محمد بن عباس	ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن
ابن السیمان القریشی : ۸۶	عباس بن عبدالطلب (امام) : ۲۸۷
ابن النقیه : ۱۱۶، ۷۷، ۷۳، ۵۷	۲۹۰-۲۸۹
۱۲۰، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۲۱	ابراهیم بن محمد علی آملی صدرالکتاب ،
۱۴۲	۹۴۳
ابن القنصی ر. ۵۰ من فضی اشرف	ابراهیم بن محمد فارسی اصطلحی کرخی
ابن الدیب : ۴۵۱، ۴۴۸، ۴۵۵، ۴۵۲	(ابواسحق) : ۵۷ ر. اصطلحی
۱۲۲۳ ر. محمد بن اسحاق	

اسمهیل و اسمعیل بن نوح	ابن الیاس ر. محمد بن الیاس
ابو احمد ر. الموفق بالله	ابن امیر ، ۲۱۶
ابو احمد ر. محمد بن عبدالعزیز و	ابن امیر ( صاحب دماوند ) : ۴۱۳
حسین بن بلال و محمد بن محمود و	ابن حوقل ر. محمد بن حوقل
خلف بن احمد	ابن حیدر ، ۴۰۳ ر. محمد بن حیدر
ابو احمد بن ابوبکر ، ۸۴۸	ابن حرداذبه ، ۱۱۴۹ ، ۵۷
ابو احمد بن ابوبکر بن حامد ، ۴۵۵	ابن خضیر : ۴۰۳
ابو احمد یمامی یوشنجی ، ۴۵۶	ابن خلکان ، ۲۳۷ ، ۲۴۸ ، ۲۹۱ ، ۲۹۷ ، ۳۱۷ ، ۳۳۷
ابو اسحاق ر. ابراهیم بن محمد و ابراهیم	۱۳۱۰ ، ۴۵۴
ابن خالد و ابراهیم بن احمد بن اسمعیل و	ابن خواط ر. محمد بن احمد
ابراهیم بن محمد بن اسحاق و یعقوب	ابن رسته ر. احمد بن عمر
ابن اسرائیل و محمد بن الیاس و محمد بن	ابن سینا ر. حسین بن علی
ابراهیم	ابن صلوک : ۳۸۰
ابو اسحاق ( کنیه ابو مسلم خراسانی ) :	ابن صید ر. محمد بن حسین
۲۸۷	ابن کاکویه ر. محمد بن دشمن فریار
ابو اسحاق : ۳۴۴	ابن ماکولا ، ۴۹۹
ابوالاشعث ر. اسد بن احمد بن اسد	ابن مت ر. محمد بن حسین بن مت
ابوالشر سیهالار اران : ۷۸۳	ابن محمد ، ۸۳۱
ابوالشر شعراء ( لقب رودکی ) : ۸۴۹	ابن مقفع ر. عبدالله بن مقفع
ابوالنقی : ۱۱۴۹	ابن مقله ر. پسر مقله
ابوالجارث ر. منصور بن نوح	ابن نوح ر. عبدالله بن محمد
ابوالجرب : ۱۱۵۹	ابن نوح ، ۳۸۴
ابوالحسن ر. علی بن حسین و علی بن	ابن هنی ، ۸۰۰
احمد و علی بن اسمعیل و نصر بن احمد و	ابن یحیی فریومندی ، ۶۵۴ ، ۸۰۰
نصر بن اسحاق و عبدالله بن احمد و محمد	۱۳۱۳
ابن علی و شهید بن حسین و احمد بن مؤمل	ابو ابراهیم ر. حویار ابو ابراهیم و
و علی بن قاضی اشرف و علی لشکری و	اسمهیل منصور و اسمعیل بن احمد و اسحاق بن

ابوالحسن ماصلی ، ۴۸۳	علی بن موسی و محمد بن ابراهیم و فائق
ابوالحزه ، ۲۱۳	و الیاس و عیسی بن محمد و عبیدالله بن
ابوالغضنبر گوزنگای : ۴۵۷	احمد و عقی بن الیاس و کسائی و حسن و
ابوالغلیل راجعفر	عبدالرحمن
ابوالحجر ، ۴۸۴	ابوالحسن ، ۱۱۶۴، ۱۱۳۶
ابوالشرف راجاصح	ابوالحسن (کتابه مرادی) ، ۱۳۰۷
ابوالصبر راجمحمد بن علی و محمد بن حاتم	ابوالحسن (کتابه رودکی) ، ۸۲۳، ۸۱۲
ابوالعبدس راجفضل و فضل بن سیمان و	۸۴۵، ۸۳۳، ۸۳۱
عبدالله بن محمد و عبدالله بن طاهر و عبدالله بن	ابوالحسن آذر خور مهندس ، ۱۲۶۱
محمد و صمدیوک و آتش و فضل بن عباس	ابوالحسن اعجمی : ۵۲۰، ۵۱۶
و عمیر و هامون خوارزمشاه و فضل	ابوالحسن بن علی اضروتی : ۴۰۷
ابن ابوبکر و خاندان و فضل بن احمد و	ابوالحسن بن کاکای ، ۴۱۰
احمد بن یحیی	ابوالحسن بن ناصر ، ۳۸۶
ابوالعبدس : ۵۶۸	ابوالحسن جعفر رودکی ، ۴۶۰
ابوالعبدس (خواججه) : ۱۱۷۵	ابوالحسن جلایر (شیخ جمال الدین) ،
ابوالعبدس (امیر خدیجه) : ۳۷۵	۳۶
۳۸۱	ابوالحسن رودکی ، ۴۵۹-۴۶۰
ابوالعبدس بن حدود مروزی : ۱۱۵۱	ابوالحسن عبدالله رودکی ، ۴۶۰
۱۱۵۷	ابوالحسن عرض ، ۳۰۸
ابوالعباس بن طاهر بن محمد بن عمر و لبت	ابوالحسن محمد بن عبدالله رودکی ، ۴۶۰
صغری : ۴۹۱-۴۹۰	ابوالحسن محمد رودکی : ۴۶۰
ابوالعبدس بن محمد بن سیمان خراسانی :	ابوالحسن بن طاهر بن محمد
۲۱۹، ۹۰	ابوالحسن راجمحمد بن محمد
ابوالعبدس راجعی : ۵۲۰	ابوالحسن (کتابه مرادی) ، ۱۳۰۷
ابوالعبدس عمسی : ۶۰۷، ۶۰۶، ۶۸۱، ۶۰۶	ابوالحسن انصاری : ۴۸۴-۴۸۳
۱۳۰۸، ۱۱۷۴، ۱۱۶۶، ۱۱۵۸	ابوالحسن بن یوسف ، ۳۸۶
ابوالعبدس کوسا : ۴۱۹	ابوالحسن خارجمی : ۴۸۶-۴۸۵

ابوالفضل بن محمد بن احمد مروزی  
 سلمی : ۴۴۲  
 ابوالفضل بن یعقوب نیشابوری ، ۳۸۸  
 ابوالفضل بن یوسف ، ۴۰۸-۴۰۹  
 ابوالفوارس ر - عبدالملک بن نوح و بکتوزون  
 و طغانشاه  
 ابوالفوارس قناوزی ( خواجه حمید ) ،  
 ۵۹۴-۵۹۵  
 ابوالفوارس نصر بن احمد ، ۸۳۳  
 ابوالقاسم ر - محمد بن حوقل و نوح بن  
 منصور و اسمعیل منصور بن نوح و  
 منصور بن نوح و عبدالله بن احمد و علی بن  
 محمد و عبدالله بن وهسودان و حسن  
 عنصری و فردوسی و احمد بن حسن  
 ابوالقاسم : ۴۸۴  
 ابوالقاسم ( خواجه ) : ۶۰۹ ، ۵۰۹ ، ۶۰۴  
 ۱۰۰۰  
 ابوالقاسم بن باحین : ۴۱۷-۴۱۸  
 حنقر : ۴۰۶  
 حسن ( خواجه ) : ۶۱۹  
 حفص : ۴۰۶  
 معتمر زهری : ۱۱۴۹  
 کسروی اردستانی اصفهانی : ۴۵۶  
 کلمی ، ۴۵۵ ، ۱۰ ، ۱۲۲۴  
 مودب : ۴۵۷  
 بهرایی : ۴۵۸  
 ابوالدبل معارایی : ۴۵۰ ، ۴۶۷ ، ۴۷۱

ابوالعباس مروزی ، ۵۶۷-۵۸۶ ، ۱۰۵۱۰۵۱۱  
 ۱۳۰۸ ، ۱۱۷۹ ، ۱۱۵۷  
 ابوالعباس مدانی ، ۴۹۹  
 ابوالعباس ر - بختیار  
 ابوالعباسه ، ۶-۲  
 ابوالعلاء ر - بختیار بن ملان  
 ابوالعلاء ششتری ، ۴۵۷ ، ۷۹۴ ،  
 ۱۳۰۸  
 ابوالفارس ( امر ) ، ۷۸۳  
 ابوالفتح ر - عبدالجبار بن حمزه و علی و بندار  
 و علی بن محمد  
 ابوالفتح : ۴۸۹-۴۹۰  
 ابوالفتح راوی : ۶۴۵  
 ابوالفتح سامانی ( امر ) ، ۹۴۴  
 ابوالفداء ، ۵۰۶  
 ابوالفرج ر - محمد بن اسحاق  
 ابوالفرج اصفهانی ، ۵۸  
 بن ابوالقاسم : ۷۸۳  
 رونی : ۱۱۳۱ ، ۶۱۱  
 ابوالفضل ر - محمد بن حسن و محمد بن  
 حسین و ابوالفضل و محمد بن عبدالله  
 ر - بن عبدالله و ابیر و احمد بن محمد  
 و جعفر بن علی و علی و محمد بن حسین  
 و محمد بن احمد و حارث و صفین  
 ابوالفضل : ۷۹۱ ، ۵ ، ۶ ، ۵۸۴ ، ۵۰۰  
 ابوالفضل ( امر ) ، ۷۶۹ ، ۴۷۵ ، ۷۷۰ ،  
 ۱۰۰۳ ، ۷۸۷

عبدالله بن محمد و محمد بن احمد و محمد بن  
 نصر و محمد بن عثمان و محمد بن ابوسعید  
 ابوبکر : ۷۱ ، ۲۹۱ ، ۱۱۲۲  
 ابوبکر بن حامد ، ۴۵۰  
 ابوبکر بن حسن : ۸۰۰  
 ابوبکر بن سعد : ۴۴۷ - ۴۴۸  
 ابوبکر بن فضل ، ۴۴۷  
 ابوبکر بن عمی خباز اصفهانی ، ۳۹۷ -  
 ۳۹۸ ، ۴۱۹ - ۴۲۰  
 ابوبکر بن حاج چغانی ر ، محمد بن مظفر  
 ابوبکر بن مسعود ، ۴۰  
 ابوبکر دیر : ۴۷۱  
 ابوبکر سعد ر ، ابوبکر بن سعد  
 ابوبکر طرخان ر ، عبدالمعین محمد  
 ابوبکر قمستانی ، ۴۹۷  
 ابوبکر واعظ ، ۱۱۴۷  
 ابوتمام ر ، حبیب بن اوس  
 ابوجبله : ۱۱۵۲  
 ابوجعفر ر ، احمد بن محمد و منصور  
 دوانقی و صموک و ذوشوا و محمد بن  
 جریر و محمد بن اسد و محمد بن دشمن زیار  
 و محمد بن علی و محمد بن نصر  
 ابوجعفر ( کنیه رودکی ) : ۸۳۱  
 ابوجعفر سامانی ، ۳۲۲  
 ابوجعفر شاعر ، ۷۹۱ ، ۸۳۱ ، ۸۸۰  
 ابوجعفر عبدالله رودکی ، ۴۶۰  
 ابوجعفر تالوی ، ۴۱۲ - ۴۱۳

۵۱۴ - ۵۱۵ ، ۵۴۰ ، ۷۹۴ ، ۸۲۶ ،  
 ۱۰۵۰ ، ۱۱۰۹ ، ۱۱۶۶ ، ۱۳۰۸  
 ابوالعطف ر ، ولیم بن حسان  
 ابوالضفر ر ، محمد بن نعمان و نصیر بن  
 محمد و نصر بن محمد و طاهر بن فضل و نصیر بن  
 ناصر الدین و سرخاب بن و هسودان و  
 طاهر بن ابوالعباس و عبدالله بن ابوعلی و  
 طاهر بن ابوالفضل و احمد بن محمد  
 ابوالعمالی ر ، رستم  
 ابوالعمر ر ، قاسم  
 ابوالملوک ر ، ارسلان بن مسعود  
 ابوالموحد ر ، محمد بن عمرو  
 ابوالموید بنغی : ۴۶۷ ، ۵۱۵ ، ۸۲۶ ،  
 ۱۱۷۳ ، ۱۲۲۰ - ۱۲۲۱ ، ۱۲۶۹  
 ابوالموید رونقی بخاراکی : ۴۵۷ ،  
 ۸۲۶ ، ۱۱۶۶ ، ۱۱۷۳ ، ۱۲۲۱  
 ابوالنجم ر ، عمران بن اسمعیل و  
 احمد بن عوض  
 ابوالنعمان ، ۲۹۴  
 ابوالوقار ، حسن  
 ابوالوقار (مدوح اسدی) : ۱۳۰۷  
 ابوالهیجا ر ، منوچهر بن و هسودان  
 ابوالینقی ر ، عباس بن طرخان  
 ابوبکر ر ، احمد بن محمد و محمد بن جعفر  
 و محمد بن عبدالله و محمد بن مظفر و احمد بن  
 سعد و محمد بن فضل و محمد بن حامد و

ابودیم ر - حازم سدوسی	ابوجفر قوری : ۳۹۶
ابونر ر - محمد بن یوسف	ابوجفر محمد : ۳۲۲
ابونر بنخی حاکم : ۴۵۶	ابوحاتم ر - محمد بن حبان
ابونر بوزجانی : ۱۱۳۸ ، ۱۱۳۶	ابوحاتم سجستانی : ۱۳۱۹
ابونر معراجرجانی : ۵۶۸	ابوحاتم یساری : ۳۵۵
ابونزاعه معمر یا معمری گرگانی :	ابوحرب ر - سلم بن زیاد
۵۲۱ - ۵۲۳ ، ۵۵۵ - ۵۵۶	ابوحزابه ر - ولید بن نهبک
۵۶۶ ، ۵۶۸ ر - ابوزرعه	ابوحفص ر - احمد بن حفص و عمر بن
ابورجا ر - احمد بن عبدالصمد	جریر و حکیم بن احفص و عمر بن محمد و
ابورجا عابدی (دهقان) : ۵۲۸ - ۵۲۹	عمر بن یعقوب
۵۶۲	ابوحفص بن احوص : ۱۱۵۲
ابوریحان بیرونی : ۵۸ ، ۱۲۶۱	ابوحفص سفدی ر - حکیم بن احفص
۱۲۶۹	ابوحفص کبیر ر - احمد بن حفص
ابوزرعه معمری گرگانی : ۷۹۸ ، ۸۲۶	ابوحمد (امیر) : ۱۱۳۹
۱۱۳۹ - ۱۱۴۰ ر - ابوزراعه	ابو حنیفه ، ۸۱ ، ۴۴۰ ، ۴۹۲
ابوزکریا ر - یحیی بن احمد و یحیی -	۵۴۲ ، ۱۰۱۳
بن اسمعیل	ابو خالد بن برمک : ۲۵۷
ابوزکریا : ۳۹۲	ابوخلیل ر - جعفر و جعفر بن عزالدین
ابوزکریا بن منصور بن نوح سامانی : ۳۲۲	ابوخیل : ۷۸۷
۳۹۲ ، ۴۳۱	ابوداود ر - خالد بن ابراهیم
ابوزکریا ریندوی : ۴۸۴	ابوداود امیر بلخ : ۳۶۱
ابوزیاد کعبی : ۵۱۰ ، ۱۲۲۴	ابودلف (راوی فردوسی) : ۹۲۱
ابوزید ر - احمد بن سهل	ابودلف عجبی : ۲۸۸
ابوزید بلخی : ۱۲۲۴	ابودلف کزکری امیر اران : ۱۹
ابوساج : ۳۱۰	۷۷۵ ، ۷۱۳ - ۷۸۴ ، ۹۲۶
ابوسعد ر - عبدالکریم بن محمد و عبد -	۱۳۰۶



ابوصالح ر. منصور بن نوح و منصور بن اسحاق و منصور بن اسمعیل و منصور بن عبدالمک	الرحمن بن محمد و هندو بن محمد و مظفر بن محتاج
ابوصالح بن منصور بن نوح سامانی: ۳۲۲ ابوطالب بن حاج ملک محمدخان تبریزی اصفهان (میر ابوطالب خان لندنی): ۸۳۰، ۲۹	ابوسعید ر. عبدالحی بن ضحاک و محمد بن عبدالحمید و محمد بن مظفر ابوسعید (کنیه دیقی): ۱۲۶۱ ابوسعید ابوالخبر: ۵۲۴، ۱۱۴۷، ۱۱۷۳، ۱۱۸۸
ابوظاهر ر. طیب بن محمد ابوظاهر بن قاضی ابوسعید سمرقندی: ۵۸ ابوطالب: ۱۲۲۲	ابوسعید خطیری: ۴۵۸ ابوسعید شروطی: ۴۸۳ ابوسفیان (آل): ۱۲۸۰
ابوطاهر ر. منصور بن شریک ابوطیب ر. محمد بن حاتم و محمد بن علی و طاهر بن محمد	ابومسک گرگانی: ۵۶۸، ۷۹۴، ۸۲۵ ۸۴۵، ۱۰۶۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰ - ۱۳۰۸
ابوشیب سرخسی: ۱۱۴۷ ابوطیب طاهری ر. طاهر بن محمد ابوعاصم ر. حسین بن احمد ابوعاصم شاعر: ۴۵۸	ابوسهل دبیر: ۱۲۲۲ ابوشریف ر. احمد بن علی ابوشریف شاعر: ۴۵۸ ابوشیب ر. صالح بن محمد
ابوعبدالرحمن ر. حاشد بن عبدالله ابوعبدالله ر. جعفر بن محمد و محمد بن احمد و یاقوت و محمد ابی طالب و محمد بن نصر و محمد بن ابوحفص و حاشد بن عبدالله و محمد بن اسمعیل و عبدالواحد بن محمد و محمد بن حسن و محمد بن موسی و مکرم بن العلاء و محمود بن عمر و احمد بن محمد و محمد بن صالح و محمد بن عبدوس و فضل بن عباس و محمد بن عبدالله	ابوشکور بلخی: ۱، ۴۵۷، ۶۲۶ ۷۹۴، ۸۲۶، ۸۸۴، ۹۱۶، ۹۳۴، ۱۰۳۴ ۱۰۶۰، ۱۰۷۶، ۱۰۸۸، ۱۰۹۸ ۱۱۰۱ - ۱۱۰۳، ۱۱۴۸، ۱۲۲۰ ۱۲۲۴، ۱۲۳۱، ۱۲۳۳، ۱۲۴۲ ۱۲۴۴، ۱۲۵۲، ۱۲۵۴، ۱۲۶۰ ۱۳۰۸ ابوشهید بن حسین و راق متکلم: ۵۱۰ ۱۲۲۴

- ابوعبدالله (کتاب رودکی) ، ۸۰۳ ،  
 ۸۱۷ ، ۸۴۵
- ابوعبدالله بن ابوحزمه سمرقندی : ۹۲۰ ،  
 ۱۱۱۴ - ۱۱۱۵
- ابوعبدالله بن محمد رودکی : ۴۵۹ ،  
 ۴۶۴ ، ۵۷۲
- ابوعبدالله جنبندی ر - محمد بن عبدالله  
 بو عبدالله حزم : ۳۲۸
- ابوعبدالله رودکی : ۵۲۷
- ابوعبدالله ضریر ابیوردی : ۴۵۶
- ابوعبدالله محمد رودکی سمرقندی : ۴۵۹ ،  
 ۴۶۰ ، ۵۹۳
- ابوعلی ر - احمد بن عمر و احمد بن محمد  
 و محمد بن احمد و حسین بن علی و محمد بن  
 محمد و حسین بن عبدالله و محمد بن الیاس  
 و محمد بن عی و احمد بن ابوبکر و  
 حسن بن ضحاک و حسن بن محمد و حسن  
 ابوعی (شش الدین) : ۷۸۳
- ابوعلی بن ابوالحسن محمد بن ابراهیم  
 سیجوری ، ۱۱۲۲
- ابوعی بن ترککی : ۴۱۸
- ابوعی حاجی ، ۴۵۷
- ابوعی ساجی : ۴۵۶
- ابوعی سلامی ، ۴۵۴ - ۴۵۵
- ابوعلی قهستانی : ۴۳۳ - ۴۳۴
- ابوعلی محمد : ۳۲۲
- ابوعمر ر - محمد بن یوسف  
 ابوعمر : ۴۹۱ ، ۵۰۵ - ۵۰۶ ، ۸۰۶ - ۸۰۷ ،  
 ۹۵۲ ، ۱۰۱۷
- ابوعمر و ر - محمد بن اسد  
 ابوعون ر - عبدالملک بن یزید  
 ابوعون : ۲۹۴
- ابو کالیجار ر - خاس بیک و گرشاسف  
 ابو محمد ر - نوح بن نصر و عبدالله بن محمد  
 و عباس و عباس بن ابوالعباس و منصور بن  
 عی و بدیع بن محمد  
 ابو محمد : ۸۳۱ ، ۸۸۰
- ابو محمد بخار خدایه : ۳۵۵
- ابو محمد بن اعلم کوفی ۱۲۰۲ ر - احمد  
 ابن اعلم
- ابو محمد سلمی : ۴۵۶
- ابو محمد کافی زوزنی : ۵۱۱
- ابو مسلم ر - عبد الرحمن و عامر بن  
 مکمل
- ابو مسلم خراسانی : ۱۰۲ ، ۲۱۸ -  
 ۲۱۹ ، ۲۷۸ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ - ۲۸۶ ،  
 ۲۹۶ ، ۳۰۱ - ۳۰۲ ، ۳۰۷
- ابو مقاتل ر - حفص بن مسلم  
 ابو منذر ر - هشام
- ابو منصور ر - موفق بن علی و جعفر دوانیقی  
 و طلحه و محمد بن حسن و عمار بن محمد  
 و عبدالملک بن محمد و یوسف بن اسحق